

مردم یهود

احمد کسروی



نویسنده : احمد کسروی
نام کتاب : مردم یهود
چاپ : یکم : دی ۱۳۲۴ چاپخانه‌ی پیمان ؛ دوم : سه تکه در ماهنامه‌های دی ۲۵ ، بهمن و اسفند ۲۵ ، و فروردین ۲۶
پراکنش اینترنتی : آذر ۱۳۹۸
جای پراکنش : کانال تلگرام
این کتاب از سوی «باهَماد پاکدینان» و بدست «کوشاد تلگرام» پراکنده می‌گردد.
جستار : سرگذشت کوتاهی از مردمان کهنِ میانرودان ، کوتاهشده‌ی سرگذشتی که یهودیان از خود گفته‌اند.
شمار صفحه‌ها : ۲۱
ویژگیهای بیرونی : رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵
رده‌ی ویرایش : دو بار غلطگیری و ویراییده شده (استاندارد کوشاد تلگرام)

پایگاه احمد کسروی https://kasravi-ahmad.blogspot.com
کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini
کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://telegram.me/kasravi_ahmad

یادداشت ویراینده :

۱ـ افزوده‌های ما درمیان [ ] آمده. همه‌ی پابرگیها نیز از ماست.

۲ـ پررنگی جمله‌ها و خط زیر برخی سطرها برای تأکید ، از ماست.

۳ـ پیکره‌ها و نقشه‌ها را ما افزوده‌ایم.

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود کتاب در پراکنش آینده ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این کتاب بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزینید.

فهرست

نشست یکم ۱

نشست دوم ۱۶

یادداشتها ۱۹



بنام پاکْ‌آفرنده‌ی جهان

گفتارهاییست که آقای کسروی در نشستهای روزهـای آدینه رانده و در اینجا برویه‌ی کتاب بچاپ مـی‌رسـد.
دفتر پرچم

نشست یکم

می‌خواهم چند نشستی هم از مردم یهود و کیش یهودی (دین موسا) گفتگو کـنم. مـا چـون از بیشتر کیشها یکایک گفتگو کرده‌ایم کسانی می‌پرسند چرا بکیشهای موسوی و مسیحی نپرداخته‌ایم. این را بما ایراد می‌گیرند. از سوی دیگر ما آزمودیم از یک کیش تا بسخن برنخیزیم و گمراهیهـای آن را یکایک بازننماییم پیروان آن کمتر بتکان می‌آیند و پروای آمیغها [=حقایق] می‌کنند.

گمراهیها بدو گونه است : برخی آنهایی که درمیان تـوده‌ی عـامی رواج نگرفتـه. آنهـا را بایـد از بیرون سنگباران کرد و بدرونش پا نگزاشت. برخی دیگر آنهـایی کـه بـدآموزیهایش در دلهـای مـردم عامی جا گزیده. اینها را باید پا بدرون گزاشت و ببدآموزیهایش یکایک ایراد گرفت.

برخی می‌پندارند در سایه‌ی رواج دانشها بدآموزیهای کیشها هَنایش[=اثر] خود را از دست داده ، دیگر بآنها نباید پرداخت. ولی ما آزمودیم که دانشها بدآموزیها را تنهـا سسـت گردانیـده و آنهـا را از ریشه برنینداخته است ، و تا ما از روبرو بآنها نپردازیم ریشه‌کن نخواهد بود.

در این چند نشست از مردم یهود و از کیش آنها سخن خواهیم رانـد. سـپس هـم بمسـیحیگری پرداخته چند نشست هم در آن باره گفتگو خـواهیم کـرد. ولـی چـون در ایـن گفتگـو بیـک رشـته

آگاهیهای تاریخی نیاز خواهیم داشت اینست من بهتر می‌دانم نخست بِیک دیباچه پـردازیم. امـروز را تنها از تاریخ گفتگو کنیم.

باید دانست که تا هفتاد و هشتاد سال پیش سرچشمه‌ی تاریخ تنها کتابهـا بـود. از اینـرو تـاریخ بیش از سه و چهارهزار سال پیش نمی‌رفت. کهنترین کتابهای تاریخی توریـت[1] و اوسـتا و شـعرهای هومر و تاریخ هرودوت و مانند اینها بود. ولی نزدیک بیک قرنست که در زمینـه‌ی تـاریخ فیروزیهـایی پیدا شده و دانشمندان سرچشمه‌های دیگری برای آگاهی از گذشته پیدا کرده‌اند.

یکی از آنها خواندن خطهای کهن هیروغلیفی و میخیست که چون نوشته‌های سنگی بسـیاری از مصریان و آثوریان و سومریان و کلـدانیان و ایرانیـان و تـوده‌هـای باسـتان بازمانـده از خوانـدن آنهـا آگاهیهایی ارجدار بسیار بدست آمده.

دیگری کاوش از شهرهای کهنِ زیر خاکیست که چه در نتیجه‌ی بدست آمدن نوشته‌ها و چـه در سایه‌ی پیدایش کاچالها [اثاثِ خانه] و افزارهای زندگانی و چه از راههای دیگر آگاهیهای فراوان پیدا می‌شود.

تنها اینها نیست. راههای دیگری هست که نیاز بگفتن نمی‌باشد.

رویهم‌رفته بزمان تاریخ بسیار افزوده شده. اکنون ما چـون بـازمی‌گـردیم و بگذشـته مـی‌نگـریم ده‌هزار سال بیشتر در جلومان باز است و چراغ تاریخ بیش یا کم بگوشه‌های جهان روشنایی می‌اندازد.

با اینحال ما چون می‌نگریم ، در آغاز تاریخ آدمیان را در روی زمین پراکنـده و آنهـا را نژادهـای گوناگون می‌یابیم. باید پذیرفت که آدمیان هرچه که هستند از یک پدر و یک مادرند. (دلیلهایی بـاین هست و چیزی که آن را بازگرداند نیست). ولی آن پدر و مادر در زمان بسیار باستانی بوده‌اند که هنوز تاریخ ، با همه‌ی پیشرفتش ، از زمان آنها بسیار دور است.

اگر از راه سنجش زبانها پیش آییم ، چون می‌بینیم برخی زبانها با یکدیگر هیچ گونـه نزدیکـی و

۱ـ همان تورات است. ـ و

همبستگی ندارد و بهم‌ماندگی اگرچه کم باشد درمیان آنها نیست (همچون زبانهای عربی و ترکی و فارسی) ، و برخی بهم نزدیکند و همبستگی می‌دارند (همچون زبانهای عربی و سُریانی و یهودی یا فارسی و لاتین و یونانی) ـ از سنجش اینها توانیم گفت آدمیان روزگار درازی گذرانیده‌اند که هنوز زبان درمیان آنها نبوده (آوازها را تقلید کرده خواست خود را بهم می‌فهمانده‌اند ولی چیزی که زبان توان نامید نمی‌داشته‌اند) ، و در همان زمان بوده که از هم جدا گردیده هر گروهی بسویی رفته‌اند ، و در این کوچگاهها بوده که زبان درمیانشان پدید آمده. آنگاه در آنجا نیز دوباره از هم جدا گردیده‌اند و اینور و آنور پراکنده شده‌اند. بدینسان نژادها و تیره‌های گوناگون پیدا کرده‌اند و چون تاریخ آغاز می‌شود و ما می‌نگریم آنها را از نژادها و تیره‌های گوناگون می‌یابیم.

از جمله تاریخ آسیا (این تکه از خشکی که ما در آنیم) هنگامی که روشن می‌شود و ما می‌نگریم می‌بینیم در بخش میانه از این تکه خشکی (از جمله در این پشته‌ی ایران) نژادها و تیره‌های گوناگونی نشیمن داشته‌اند که تاریخ نامهای برخی از ایشان را نگه داشته است ، و این مردمان بهره از تمدن یافته برخی از آنها ، از جمله ایلام و سومر[1] که یادشان خواهیم کرد ، پیشرفتهای بسیاری کرده بودند.

می‌بینیم در همان هنگام یک نژاد بزرگی در غرب آسیا در سرزمین ریگزار و سوزان عربستان ، و یک نژاد بزرگ دیگر در شمال آسیا در سرزمین سرد و یخبندان ایرانویج می‌بوده‌اند ، و اینها هر یکی در سرزمین خود انبوه گردیده و رو بمیان آسیا کوچیدن آغاز کرده ، تیره‌ای پس از دیگری کوچیده بمیان آسیا می‌آیند و در اینجا نشیمن گرفته بنیاد فرمانروایی می‌گزارند و به بومیان نخست چیره شده آنها را زیردست خود می‌گردانند.

عربستان را همه شنیده‌اید و می‌دانید. اما ایرانویج شاید بسیاری از شما نامش را تازه می‌شنوند. این نام را اوستا و کتابهای باستان پهلوی برای ما نگه داشته. دانسته نیست کجا بوده. این اندازه پیداست که از سرزمینهای یخبندان شمالی بوده. «وَندیداد» که بخشی از اوستاست نام آن را می‌برد

۱ـ Sumer ، در اصل سومیر چاپ شده بود.

و می‌گوید : ده ماه در آنجا زمین یخ بسته و پر برف ، و تنها دو ماه تابستان بود.

اما نژادها : در عربستان نژادی می‌زیستند که دانشمندان نـام سـامی بآنهـا داده‌انـد. در ایرانـویج نژادی می‌نشستند که نام آری یا ایری می‌داشتند و بهمان نام شناخته شده‌اند.

از گفتن بی‌نیاز است که علت کوچ ، سختی زندگی در آن سرزمینها بـوده. عربسـتان گذشـته از گرمای سوزان ، ریگزار است و کم جاهایی از آن درخور کشاورزیسـت. ایرانـویج نیـز همـین حـال را می‌داشته. سرزمینی که ده ماه یخ بسته باشد در آن چگونه توان زیست. از اینرو مردمانی که در آنهـا می‌زیستند دسته دسته جدا گردیده در جستجوی سرزمینهای نیک رو بسوی میان آسیا می‌گزاردند ـ آنها از شمال شرقی و اینها از جنوب غربی.

از عربستان آرامیان ، اموریان[۱] ، کنعانیان ، یهودیان ، فنیقیان ، اکدیان[۲] ، بابلیان ، کلدانیان ، آسوریان کوچیده در سـوریا و فلسـطین و شـمال بـین‌النهـرین و جنـوب آن نشـیمن گرفتـه و فرمانرواییها پدید آورده‌اند. از ایرانویج هندیها ، یونانیها ، رومیها ، ژرمنها ، ایرانیها ، سگزها[۳] بیرون آمده‌اند که در جنوب آسیا و بروی پُشته‌ی[۴] ایران و در بخشهای شرقی اروپا جا گزیده اینهـا نیـز فرمانروایها بنیاد گزارده‌اند.

بخش بزرگی از تاریخ آسـیا ، داسـتان کوچیـدن و بازنشسـتن ایـن تیـره‌هـای سـامی و آری و کشاکشهای آنها با یکدیگر می‌باشد ، و من چون نیازمندم باید در اینجا از کارهای برخی از آن تیره‌ها فهرستی پدید آورم :

در پنجهزار یا شش‌هزار سال پیش از این در بخش غربی آسیا (در آن سـوی پشـته‌ی ایـران) دو تیره‌ی بزرگ و بنام زندگی می‌کردند : یک ایلامیها در آنجا که اکنون خوزستانست ، دیگری سومریها در بخش جنوبی بین‌النهرین.

۱ـ یا آموریان Amorites

۲ـ Akkadian

۳ـ سَکَ یا سَکا یا سگز در فارسی ، در لاتین و یونانی Scyth(e) و در انگلیسی : Sagartian

۴ـ پشته = Plateau همانست که بغلط «فلات» ترجمه شده. نویسنده درباره‌ی این غلطکاری گفتاری جداگانه نوشته است.

اینها چنانکه گفتیم نه آری می‌بودند نه سامی. از نژادهای دیگری می‌بودند و در تمدن پیشـرفت بسیار می‌داشتند.

در اینجا سخن ما از سومریهاست. اینها در کشاورزی ، در پروردن چهارپایـان و سـود جسـتن از آنها ، در نگه داشتن حساب ماه و سال ، در بنیاد گزاردن فرمانروایی ، نیک پیش رفته تا بداشتن خط و نوشته رسیده بودند.

سالیان بسیار درازی اینها زندگی بسر می‌بردند و چنانکه نوشته‌اند شهرهایی می‌داشتند کـه هـر شهری برای خود فرمانروایی جدا می‌داشت و با ایلامیها در میانه‌شان جنگها و کشاکشها می‌رفت.

در همان هنگام نژاد سامی کـوچ آغازیـده و در سـوریا و بـین‌النهـرین جـا مـی‌گرفتنـد. مـردم بیابان‌نشین گوسفندهای خود را بجلو انداخته در جسـتجوی آب و گیـاه پـیش مـی‌آمدنـد. از جملـه تیره‌ای از آنها که بنام «آگاد» (یا آکَد) شناخته شده‌اند به بین‌النهرین آمده در بخش جنـوبی آن ، در شمال خاک سومریها ، جا گزیده بودند.

اینها از سومریها کم‌کم شهرنشینی و دیگر چیزها یاد می‌گرفتند ، و در همان حال همیشه بجنگ و کشاکش می‌پرداختند. در یکی از آن جنگها سرداری بنام سارگون[1] شکست سختی بسـومریها داده بهمه‌ی شهرهای آنها دست یافت و خود بنیاد فرمانروایی بزرگی گزاشت.

این سارگون بسیار بزرگ شمرده می‌شود. یکی از تاریخنویسان آمریکایی او را با شارلمان[2] به یک ترازو می‌گزارد. ولی در زمـان او دوسـخنی[=اختلاف] هسـت. همـین تـاریخنویس داسـتان جنـگ و فیروزی او را در ۳۸۰۰ سال پیش از مسیح می‌شمارد ، در حالی که پرفسور جمیز بریستید[3] که او نیز تاریخنویس آمریکاییست و من در این گفته‌های خود از کتاب او سودجویی کـرده‌ام زمـان او را سـال ۲۷۵۰ پیش از مسیح می‌شناسد.

۱ـ Sargon (the Great)

۲ـ Charlemagne

۳ـ James Henry Breasted



پرفسور جیمز بریستید

هرچه هست تا دیری سومریها زیردست می‌بودند تا دوباره جنبشی کردند و نتیجه آن بود که دو تیره باهم یکی شده کشوری که بنام هر دوی ایشان «کشور سومر و آگاد» نامیده می‌شد پدید آوردند.

اینها نیز روزگار می‌گذرانیدند و در همان حال تیره‌های دیگری از سامیان به بین‌النهرین رسیده جا گرفته بودند. یک تیره بنام آسوری در بخش شمالی در آنجا که بیشتر کوهستان و ناهمواریست نشیمن داشتند که ما داستانشان خواهیم گفت. تیره‌ی دیگری در سوریا از آموریان جدا گردیده باینجا آمده ، اینها هم در بخش جنوبی جا گزیده ، بابِل[1] را که گویا آن هنگام جز دیهی[2] در کنار فرات نمی‌بوده کانونی برای خود گردانیده بودند ، و اینست تاریخنویسان آنها را بنام «بابلیان» یاد می‌کنند.

اینها چون با «سومر و آگاد» همسایه می‌بودند بنوبت خود کم‌کم از آنها شهریگری و دیگر چیزها یاد می‌گرفتند ، و بنوبت خود با آنها بجنگ و نبرد می‌پرداختند. اینها نیز سرانجام فیروز درآمدند و آن کشور و دولت را برانداخته خودشان کشور و دولت تازه‌ای پدید آوردند که بابل تختگاه

۱ـ Babylon

۲ـ dih = دِه (ده سبک شده‌ی دیه است.)

آن گردید. بگفته‌ی پرفسور بریستید آغاز کار اینها در سال ۲۲۰۰ پیش از مسیح بوده است.



Elam : ایلام
Sumer : سومر
Akkad : اکد
Babylon(ia) : بابل (سرزمین)
Assyria : سرزمین آسور (آشور)
Ur : شهر اور
Susa : شوش

سرزمین توده‌های ایلامی ، بابلی ، اکدی و آسوری

بدینسان دولت سومی از سامیان در بین‌النهرین پدید آمد. در زمان اینها تمدن پیشرفتهای دیگری کرد. یکی از پادشاهان آنها هامورابی[۱] بوده که بسیار شناخته گردیده.

این پادشاه یکی از قانونگزاران بنام آن زمان شمرده می‌شود. زیرا قانونی گزارده (یا بهتر گوییم از قانونهای پراکنده‌ی پیش گرد آورده و بسامان ساخته) که در زمان خود قانونی درست و رسا می‌بوده.

این قانون را بروی ستونی از مرمر نوشته در شهر بابل برگمارده بوده‌اند. ما امروز قانونها را چاپ می‌کنیم و بدست مردم می‌دهیم. آن روز که کاغذ و چاپ نمی‌بود قانون را بروی ستونی نوشته در شهر برپا ساخته بوده‌اند که هر کسی خواست بخواند و بداند.

شنیدنیست که این ستون که اکنون در موزه‌ی لوور فرانسه است و یکی از یادگارهای گرانبهای زمانهای باستان شمرده می‌شود در ایران از زیر ویرانه‌های شهر شوش بدست آمده است.

چگونگی این بوده که ایلامیان که نامشان برده‌ایم ، چنانکه با آگاد و سومر جنگها داشتند با

۱ـ Hammurabi

بابلیان نیز بی‌جنگ نمی‌گذرانیدند. در یکی از آن جنگها ببابل تختگاه کشور دست یافته‌اند و برای آنکه نشانه‌ای از آن فیروزی بزرگ باشد آن ستون را کنده با خود بشوش برده‌اند که در آنجا می‌بوده تا شهر ویرانه گردیده و آن نیز در زیر خاکها می‌مانده تا در سال ۱۹۰۱ میلادی دانشمندان فرانسه‌ای که در شوش کاوش می‌داشتند آن را بیرون آورده بپاریس برده‌اند.

قانون هامورابی به بیشتر زبانها ترجمه گردیده. قانونگزار از بایاهای[=وظایف] زن و شوهر و غلام و خواجه و رفتار بازرگانان و باغبانان و چوبانان و مزد پزشکان و کارگران و کشتیرانان و مانند اینها گرفته تا کیفر کسی که گاو خود را رها کند و آن بکسی شاخ زند همه‌چیز را بدیده گرفته و بهر کدام دستوری داده است.



ستون هامورابی در موزه‌ی لوور پاریس

از هامورایی نوشته‌هایی بسیاری با خط میخی بروی آجرها بازمانده که می‌توان گفت یک کتابخانه‌ایست و آگاهیهای بسیاری را برای تاریخنویسان دربر می‌دارد.

شنیدنیست که با خط میخی که از دشوارترین خطهاست بروی خشت می‌نوشته‌اند و آن را بکوره می‌فرستاده‌اند که بپزد و همچنان غلافی (پاکتی) بـرای آن درسـت مـی‌کـرده‌انـد و آن را از شـهری بشهری می‌فرستاده‌اند.

از این نوشته‌ها پیداست که هامورایی بهمه‌ی کارهای کشور خـودش مـی‌رسـیده و در هـر کـار ارجداری دستور (از همان راه نوشتن) بفرمانروایان شهرها و بدیگران می‌فرستاده. بکشاورزی و پرورش گوسفند و نگهداری سپاه و ایمنی کشور خود دلبستگی بسیار می‌داشته. در زمان او بازرگانان آرامی از شام به بین‌النهرین آمده داد و ستد بسیار می‌کرده‌اند. چون برای کارهای فرمانروایی و همچنان بـرای بازرگانی نیاز بکسانی می‌بوده که نوشتن و خواندن بدانند دبیرستانی برپا می‌بوده که در آنهـا بجوانـان خواندن و نوشتن و دیگر آموزاکها[=تعلیمات] را یاد می‌داده‌اند.

از این دولت سخن بسیار است ولی ما را فرصت نیست. یک جمله باید گفـت یکـی از دولتهـایی بوده که به پیشرفت تمدن یا شهریگری یاوری بسیار کرده.

چنانکه گفتیم در همان زمانها آسوریها هم در بخش شمالی بین‌النهرین جا گزیده بودند. آنها نیز شهریگری یاد گرفته در آنجا کشوری پدید آورده دولتی بنیاد نهاده بودنـد. ولـی آنهـا بـیش از همـه بجنگ و تاراج پرداخته بکشاورزی و بازرگـانی و اینگونـه کارهـا ارج نمـی‌نهادنـد. تـوده‌ی جنگجـوی خونریزی می‌بودند که همیشه با همسایگان از شمال و جنوب در زدوخورد بسر مـی‌بردنـد. سـپاهیان بسامان و جنگ‌آزموده‌ای می‌داشتند. شاید نخست مردمی بودند کـه اسـب و ارابـه را در جنـگ بکـار انداختند ، از منجنیق و دیگر افزارهای جنگی سود جستند. لشکرهای آنها بهر سو رو می‌آوردند ویرانه می‌ساختند ، بآبادیها آتش می‌زدند ، مردان و زنـان را اسـیر مـی‌گرفتنـد ، هرچـه مـی‌یافتنـد تـاراج می‌کردند. با اسیران ستمگری بسیار می‌نمودند ، زنده پوستشـان مـی‌کندنـد ، بـا نیـزه چشمهاشـان درمی‌آوردند ، بزرگان و پادشاهان را در زیر پای پادشاه آسور می‌خوابانیدند که از روی آنها بگذرد.

شنیدنیست که این ستمها را زشت ندانسته‌اند و داستان آنها را با خط میخی بروی سنگها نوشته یا تصویرشان نگاشته برای آیندگان یادگار گزارده‌اند.

دو هزار سال بیشتر این دولت برپا می‌بود و جنگ می‌کرد و بکشورگشایی می‌پرداخت و رویش بیشتر بسوی غرب می‌بود و می‌خواست خود را بدریای سفید رساند. اینبود در سوریا و آسیای کوچک جنگ می‌کرد و دولتهایی را که در آن سرزمینها می‌بودند ، از سامیان و از دیگران ، یکایک برمی‌انداخت.

یکی از کارهای آن دست یافتن بشهر سامارا[1] در فلسطین و برانداختن فرمانروایی یک بخش از دو بخش یهودیان و اسیر گرفتن دسته‌های انبوهی از آن مردم و پراکندن ایشان در شهرها بود (که سپس یاد خواهیم کرد).

یک کار دیگر برانداختن دولت چند هزار ساله‌ی ایلام و دست یافتن بسرزمین ایشان بود.

یک کار دیگر تاخت بردن بر سر بابل و گرفتن و ویران گردانیدن آن شهر و بهم زدن آن کشور تاریخی بود که بدینسان دولت بابلی نیز از میان رفت و یک دولت دیگری از سامیان جانشین آن گردید.

بدینسان آسور دولت بسیار بزرگی گردیده از کناره‌های دریای سیاه گرفته تا خلیج فارس ، و از سوریا و فلسطین گرفته تا پای کوه دماوند ، در زیر دست داشت. یگانه دولتی که بسر پا مانده با این دولت جنگجو همسری می‌کرد در مصر بود که با آن نیز جنگ و کشاکش می‌کرد.

ولی آسور هم بایستی برافتد و روزگارش بسر آید. این بار نوبت نژاد آری بود که پا بمیدان گزارد و دولتها پدید آورد.

چنانکه گفتیم در هنگامی که تیره‌های سامی از عربستان کوچیده ببخش میانه‌ی آسیا می‌آمدند در همان هنگام ، یا کمی دیرتر از آن ، تیره‌های آری هم از ایرانویج بکوچیدن پرداخته در روی زمین پراکنده می‌شدند که از جمله تیره‌ی بسیار انبوهی بمیانه‌ی آسیا آمده در پشته‌ای که بنام ایشان «پشته‌ی ایران» خوانده شده جا گرفتند.

۱ـ Samaria

این تیره بسه دسته بودند : یکی مادها که در شمال غربی ایران جا گزیدند ، دیگری فارسها که در جنوب آن نشیمن ساختند. دیگری پارتها که در شرق آن رخت انداختند. اینها از هر باره بهم نزدیک بودند و زبانشان هم یکی می‌بود. (جز در برخی حرفها از سین و شین و زاء و دال و جیم و گاف جدایی نمی‌داشتند).

چنانکه گفتیم پیش از آنکه اینها بیایند در اینجا مردمانی از نژادهای گوناگون زندگی می‌کردند. هر مردمی شهرهای جدایی داشته جداگانه از دیگران بسر می‌بردند. تاریخ و نامهای آبادیها ، نامهای برخی از آن مردمان باستان را برای ما نگه داشته ، ولی در اینجا جای گفتگو نیست. تیره‌ی آری چون بایران رسیدند باینها چیره درآمدند و بدانسان که گفتیم جا گرفتند و نشستند. آنها نیز از این بومیان کهن زندگانی شهری یاد گرفتند. آنها نیز هر شهری جداگانه می‌زیست و جداگانه فرمانروایی می‌داشت. چنانکه گفتیم تا نزدیکیهای کوه دماوند در زیر دست آسوریها می‌بودند و مردم می‌بایست بآنها باج دهند.

بدینسان می‌گذشت تا بدانسان که در تاریخها نوشته شده مادان برخاستند و بنیاد دولت بزرگی گزاردند. دولتی که تختگاهش همدان (هاکماتان آن روزی) بود و در اندک‌زمانی سراسر ایران را زیر دست گرفت.

پیدایش این دولت از دیده‌ی تاریخ ارجدار است. زیرا چنانکه خواهیم دید یک کار بزرگ تاریخی که برانداختن آسور باشد ازو سر زده. ولی چون داستان آن روشن نیست و از آن زمان نوشته‌ای یا سند دیگری در دست نیست من هم کوتاهتر سخن می‌رانم.

آسوریان با آن ستمی که می‌داشتند زیردستانشان برافتادن آنها را آرزو می‌کردند. از جمله پس از برافتادن دولت بابل ، گروه دیگری از سامیان در آنجا کشوری پدید آورده در زیر دست دولت آسور روزگار می‌گذرانیدند و اینها همانهایند که «کلدانی»[1] شناخته شده‌اند. اینها با مادان همدست

۱ـ کلده : Chaldea ، کلدانی : Chaldean

گردیدند و لشکرهایی پدید آورده با آسوریان بجنگ پرداختند و با سپاه انبوهی بسر نینوا[1] پایتخت آسور رفته در اندک‌زمانی آن شهر ستمگر را گرفتند و ویران گردانیدند و از میان بردند و این در سال ۶۰۶ پیش از مسیح بود.

بدینسان دولت بزرگ و چند هزار ساله‌ی آسور از میان رفت. پس از برافتادن آن کلدانیها آزاد شدند و شهر بابل بار دیگر تختگاه دولت بزرگی گردید.

آسوریان که دولتهای بسیاری را از بزرگ و کوچک برانداخته سرزمینهاشان گرفته بودند اکنون همه‌ی آنها درمیان دو دولت ماد و کلدانی قسمت شد. دولت ماد تا نیمه‌ی آسیای کوچک بدست گرفت. دولت کلدانی بین‌النهرین و سوریا و فلسطین را در دست داشت. اکنون ببینیم اینها چه کردند؟..

دولت کلدانی تمدنی را که از چند هزار سال پیش در بین‌النهرین ریشه دوانیده زمان بزمان بهتر شده بود گرفت و برونق و شکوهش بسیار افزود. بار دیگر بابل باشکوهترین شهر جهان گردید.[2]

این دولت در نوبت خود بزرگ و نیرومند بود. در سوریا دنباله‌ی شهرگشاییهای آسوریها را گرفت. «نابوخادناسار»[3] که یکی از بزرگترین پادشاهان آن دولت شمرده می‌شود ببخش دیگر از دو بخش کشور یهود دست یافت. اورشلیم یا بیت‌المقدس پایتخت آنجا را با جنگ گشاده ویرانه گردانید. دسته‌های انبوهی از مردم یهود را اسیر گرفته بشهر بابل آورد. (چنانکه ما از این داستان سپس هم سخن خواهیم راند).

آمدیم بر سر مادان : می‌توان گفت آنها در تمدن از کلدانیان پستر می‌بودند. از زمان آنها نوشته‌ای بدست نیامده و همانا که خط و نوشتن را هنوز فرانگرفته بودند. ولی در نیرومندی و پهناوری کشور بکلدانیان برتری می‌داشتند. از کنار رود هالیس (قزل ایرماق) در آسیای کوچک گرفته

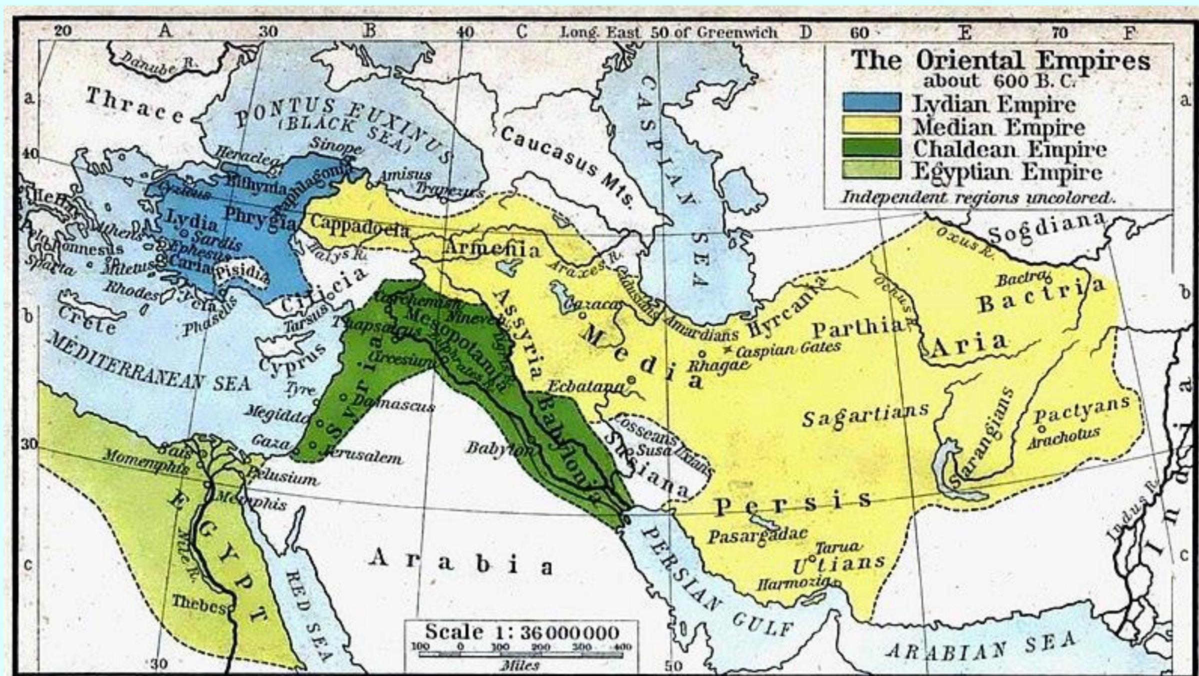
---

۱ ـ Nineveh بیرون همانجایی که اکنون شهر موصل می‌باشد.

۲ ـ این پادشاهی نوین را «بابلی نو» خوانده‌اند.

۳ ـ Nebuchadnezzar II

تا میان آسیا در دست اینها می‌بود. از شمال بدریای سیاه و از جنوب بخلیج فارس پیوسته بودند.



نقشه‌ی کلده (تکه‌ی سبز پررنگ)

ولی اینها زمانشان کوتاه بود. چنانکه در تاریخها خوانده‌اید و می‌دانید کورش فرمانروای آنشان (همان خوزستان) به آستیاک آخرین پادشاه ماد شوریده او را برانداخت و خود بجای او بنیاد پادشاهی گزاشت.

بدینسان تیره‌ی ماد جای خود را به تیره‌ی فارس سپرد. دولتی که کورش بنیاد گزاشت بسیار نیرومندتر از دولت مادها بود. از اینرو دولتهای مصر و بابل و لودیا (دولتی که در آسیای کوچک همسایه‌ی ایران می‌بود) ناآسوده شدند و سه دولت باهم پیمان بسته با کورش بدشمنی پرداختند. کورش نخست بر سر لودیا رفت و چنانکه شنیده‌اید بآن دولت فیروز درآمد و سارد پایتخت آن را گرفت و کریسوس پادشاه او را اسیر گردانید. سراسر آسیای کوچک را زیردست گردانیده مرز ایران را تا تنگه‌ی داردانیل رسانید و این در سال ۵۴۶ پیش از مسیح بود.

پس از آن نوبت کلدان رسید. کورش با آنها نیز جنگ آغازیده فیروز درآمد و شهر بابل را پس از گِرد فروگرفتن بگشاد. بدینسان آخرین دولت سامی نیز برافتاد و همه‌ی خاک آن در عراق و سوریا و

فلسطین بخاک ایران پیوست. این بار ایران از میانه‌ی آسیا تا کنار دریای سفید کشیده می‌شد. اینها هم در سال ۵۳۸ بود.

نکته‌ی دیگر که می‌باید یادآوری کنم آنست که **کورش چون بابل را بگشاد آن را تاراج نکرد و ویرانه نساخت و بکسی از مردمش آزار نرسانید. یهودیان که در آنجا اسیر می‌زیستند آزادشان گردانید. چنین رفتاری تا آن زمان از پادشاهی دیده نشده بود.**

با این فیروزیها کورش دولتی پدید آورد که چه از دیده‌ی پهناوری کشور و چه از دیده‌ی نیرومندی بیمانند بود. همین دولت است که بنام «دولت هخامنشی» شناخته می‌شود و آوازه‌اش سراسر تاریخ را فراگرفته.

در زمان این دولت ، ایرانیان در تمدن نیز پیشرفتها کردند و بدیگران برتری یافتند. همانا در زمان کورش بوده که خط میخی را از آسوریان و کلدانیان گرفته‌اند و آن را بهتر و آسانتر گردانیده درمیان خود رواج داده‌اند و ما اکنون «نوشته‌ی بیستون» و دیگر نوشته‌های سنگی را از آن زمان می‌داریم.

این خود داستانیست که پادشاهان هخامنشی کشوری با آن پهناوری را در چنان زمانی که تلگراف و تلفن نمی‌بود و اتومبیل و راه‌آهن بکار نمی‌رفت ، چگونه راه می‌بردند؟.. چه بنیادگزاریهای استواری می‌داشتند که ایمنی و سامان را در سراسر کشور فرمانروا می‌گردانیدند؟..

شنیده‌اید که چگونه شاهراههایی هر گوشه‌ی کشور را با پایتخت همبسته می‌گردانید. چگونه پُستها (یا چاپارها) خبرهای شهرها را از دور و نزدیک بپادشاهان می‌رسانید. چگونه قانونهای استواری درمیان می‌بود که در همه جای کشور بکار بسته می‌شد.

یونانیها و دیگران ستایشها از نیکخویی ایرانیان در آن زمان نوشته‌اند. ولی بهترین گواه نیکخویی آنها اینست که در چنان زمانی چنان کشوری را راه می‌بردند و با آنکه نزدیک به پنجاه تیره مردمان در زیر دستشان زندگی می‌کردند آشوب یا ناایمنی بسیار کم رخ می‌داد.

پس از مرگ کورش پسر او کنبوجیا لشکر بر سر مصر برد و آنجا را نیز بگشاد. دولت چند هزار ساله‌ی مصر نیز برافتاد و خاک او نیز بکشور پهناور ایران پیوست.

داستان برخاستن داریوش و پادشاهی یافتن او و جنگها و کارهایش را شنیده‌اید. در زمان این پادشاه ایران باوج بلندی و نیرومندی خود رسید و چنین پنداشته می‌شد که هیچ دولتی یا کشوری نمانده که با او برابر ایستد. ولی این پندار نابجا بود و دولت هخامنشی پس از آنکه دولتهای ماد و سوریا و کلدانی و مصر را برانداخته و گذشته از آسیا و آفریقا در اروپا نیز سرزمینهایی را بزیرِ دست آورده بود ناگهان خود را در برابر یونانیان دید. یک تیره‌ای از آریان ، که از ایرانویج کوچیده و در گوشه‌ای از اروپا جا گرفته و از تمدن بهره‌های بسیاری یافته بود ، در خود آن شایندگی دید که در برابر دولت بزرگ هخامنشی بایستد.

داستان جنگهای یونان و ایران را همه شنیده‌اید و می‌دانید و من چون فهرستی را که می‌خواستم بپایان رسانیدم و بیش از این نیاز نیست ، بآن نمی‌پردازم. نشست را هم در اینجا بپایان می‌رسانم.

نشست دوم

در نشست گذشته فهرستی از تاریخ تیره‌های سامی و آری در قرنهای باستان یاد کردم. آن مقدمه‌ای بود که تاریخ مردم یهود را بگوییم که در این نشست بآن خواهیم پرداخت :

چنانکه نام بردیم مردم یهود از نژاد سامی بوده همچون دیگر تیره‌ها از عربستان گوسفندان خود را جلو انداخته در جستجوی آب و گیاه بیرون آمده بفلسطین رسیده‌اند و در آنجا نشیمن ساخته و از بومیان پیشین آنجا که کنعانیان[۱] و دیگران می‌بودند ، زندگانی شهری یاد گرفته ، کم‌کم بنیاد فرمانروایی گزارده‌اند.

خودشان تاریخشان را چنین نوشته‌اند که ابراهیم که پدر بزرگ آنها می‌بوده از شهر اورِ[۲] کلده بیرون آمده. اور یکی از شهرهای باستان می‌بوده که ویرانه شده و از میان رفته بود و بیست و چند سالست دانشمندانی از آمریکا آمده و آنجا کاوش می‌کنند. می‌گویند ابراهیم از آنجا بیرون آمده و سرانجام بسوریا رسیده و نشیمن گرفته و چون سال کمیابی و گرانی پیش آمده از آنجا هم بمصر رفته ، و پس از چندی با دارایی بسیاری از آنجا بازگشته. پس از مرگش فرزند او اسحاق جایش را گرفته. اسحاق دو پسر داشته یکی عیسو[۳] و دیگری یعقوب. یعقوب را پسری بنام یوسف بوده که برادرانش او را بنام برده فروخته‌اند و بمصر افتاده و در آنجا جایگاه بلندی پیدا کرده. اینبوده که یعقوب با پسران و خاندانش کوچیده و بمصر رفته و در آنجا نشیمن گرفته و نژاد او فزونی یافته و گروهی گردیده.

۱ـ کنعان : Canaan

۲ـ Ur

۳ـ Esau

ولی مصریان بآنها سخت گرفته و آزار می‌رسانیده‌اند ، تا یکی از ایشان موسا نام از سوی خدا پیغمبری یافته و با یک رشته «معجزه‌ها» از اژدها گردانیدن عصا و کارهای دیگر برانگیختگی خودش را بفرعون و دیگران نشان داده. ولی فرعون گردن نگزارده و دست از آزار فرزندان یعقوب برنداشته. اینبوده موسا آنها همه را برداشته و بآهنگ بیرون آمدن از مصر روانه گردیده و چون فرعون دنبالشان می‌کرده دریا را شکافته و مردم خود را از آن گذرانیده و از گرفتاری بازرهانیده و فرعون که از پشت سر می‌آمده آب دریا او را با پیرامونیانش نابود گردانیده.

موسا با مردم خود راه فلسطین را پیش گرفته‌اند. ولی سالیان دراز در راه می‌بوده‌اند که آن را دوره‌ی سرگردانی می‌نامند. درمیان آن سرگردانی بوده که خدا بارها با موسا سخن گفته و دستورها داده و نویدها رانده. «شریعت» یا احکام یهود در آن دوره پدید آمده است.

پس از سپری شدن دوره‌ی سرگردانی موسا بنی‌اسرائیل را بنزدیکی کنعان یا بگفته‌ی خودشان «ارض میعاد» که جایگاه پدرانشان بود رسانیده و آنها را بجنگ با کنعانیان وادار نموده لیکن خود موسا عمرش وفا نکرد که با مردم خود به کنعان درآید ، تنها سیاهی شهر را از دور دیده و از بالای بلندی آن را به بنی‌اسرائیل نشان داد و در ۱۲۰ سالگی درگذشت.

پس از موسا بنا بسپارش او راهنمایی بنی‌اسرائیل به «یوشَعبن‌نون» رسید و او بفرمان موسا بنی‌اسرائیل را بکنعان رسانید. شماره‌ی بنی‌اسرائیل در این هنگام بجز کاهنها و حاخامها که ۲۴۰۰۰ تن می‌شدند نزدیک ۶۰۱۷۰۰ مرد جنگی بود که به دوازده تیره بخش می‌شدند. دو تیره از فرزندان یوسف و بازمانده از فرزندان دیگر یعقوب بودند که آنها را اسباط دوازده‌گانه‌ی بنی‌اسرائیل می‌گویند.

فلسطین و کنعان در این هنگام در دست مردمی بود که آنها را کنعانیان می‌نامیدند و اینان مردمی جنگجو بودند ولیکن در برابر بنی‌اسرائیل تاب ایستادگی نیاورده شکست خوردند و بنی‌اسرائیل همه‌ی آنها را از میان برداشته خود جای ایشان گرفتند.

موسا در آن سرگردانی عمرش بسر آمده و درگذشته. پس ازو جانشینش یوشَع[۱] همراهـان او را برداشته و بفلسطین رسانیده و در آنجا با کنعانیان و دیگران جنگها کرده و برای آنها جای نشسـتن و زیستن باز کرده. پس از آن همیشه درمیان ایشان و دیگران جنگها می‌بوده تا اینها نیرویی پیدا کـرده بنیاد دولت و فرمانروایی گزارده‌اند و یکی از فرمانروایان یا پادشاهان بزرگشان داوود بـوده کـه او هـم عنوان پیغمبری داشته و با خدا سخن می‌گفته.

در زمان داوود یهودیـان در اوج بزرگـی و نیرومنـدی بـوده‌انـد. پـس از داوود پسـرش سـلیمان پادشاهی یافته. پس ازو در زمان پسرش رحبعام[۲] یهودیان بدو تیـره شـده دو کشـور جداگانـه پدیـد آورده‌اند : یکی کشور اسرائیل در شمال فلسطین که سامارا (یا سامره)[۳] تختگاهش می‌بـوده. دیگـری کشور یهود که اورشلیم تختگاه کهن را می‌داشته است.

اینها را در توریت با گشادی بسیار یاد می‌کند. توریت بیش از همـه ایـن داستانهاسـت. چنانکـه می‌دانید اینها بکتابهای اسلامی نیز سرایت کرده و داستانهای بسیار شناخته می‌باشد.

ولی ما اگر از دیده‌ی تاریخ نگریم اینها با اینحال پذیرفتنی نیست. با جستجوهایی کـه در تـاریخ مصر کرده شده هنوز نشانی از یوسف و یعقوب[۴]

۱ـ Joshua

۲ـ Rehoboam

۳ـ Samaria در شمال اورشلیم. (این جز از شهر سامره در عراق کنونی است.)

۴ـ یادداشت پایانی ماهنامه‌ی «بهمن و اسفند سال ۲۵» درباره‌ی این دفتر و نیز یادداشت ویراینده را درباره‌ی ناانجامی آن در صفحه‌ی بعدی آورده‌ایم.

یادداشتها

۱ـ یادداشت ماهنامه‌ی بهمن و اسفند سال ۲۵ :

بدینسان در اینجا ـ درمیان جمله ـ کتاب «مردم یهود» ناانجام می ماند و ما را از یکی از آثار گرانبهای کسروی بزرگ بی‌بهره می‌گزارد. راستی را جای افسوس و اندوه بسیار است.

نکته‌ی پروا کردنی اینست که جمله در جای بسیار هَناینده‌ای[حساس] ناانجام مانده.

می نویسد : «با جستجوهایی که در تاریخ مصر کرده شده هنوز نشانی از یوسف و یعقوب ...» بازمانده‌ی این جمله چه بوده است؟!.

آنچه از جمله پیداست چیزی بوده است نزدیک باین : «بدست نیامده» یا «یافت نشده» یا مانند این ، و این می‌رساند هوده‌ی[نتیجه] پژوهشهای ایشان این بوده که هنوز در تاریخ از یوسف و یعقوب اثری بدست نیامده ، و این چیزیست که تاکنون به آخشیجِ[=ضد] دانسته و باور همگانی مردم بوده ، کسی از تاریخ‌نویسان یا دیگران بآن پی نبرده و بسیار ارجدار است.

این خود یکی از ویژگیهای شادروان کسروی بوده که به آنچه دیگران باور داشتندی و بیگمان پنداشتندی کورکورانه گردن نگزاردی و خود به پژوهش فهلیدی[مشغول شدن] ـ و اینست که در هر رشته به نکته‌هایی پی برده که دیگران نبرده‌اند. این یکی از چیزهاییست که شادروان کسروی را چه در تاریخ و چه در رشته‌های دیگر از دیگران جدا («ممتاز») گرداند.

از اینجا دانسته می‌شود که اگر آن پاکمرد را ناپاکانه نکشتندی و ایران و جهان را از یک راهنمای نیکخواه و برجسته‌ای بی‌بهره نکردندی بسیار چیزهای نادانسته دانسته شدی و بسیار رازها

آشکار گردیدی. آری «اگر» چنان نکردندی چنین شدی. از اینگونه «اگر»ها دربارەی آن پیشامد بسیار است.

۲ــ یادداشت ویراینده :

این بازپسین سطریست که زیر چاپ رفته و جز این دستنوشتەای از نویسنده بازمانده. بدینسان با کشته شدن کسروی این دفتر ناانجام مانده. برای بسیاری (و از جمله ما) این پرسش پیش می‌آید که : بر سر دستنوشته‌های این دفترچه آمده؟!. آنچه ما از یاران کهنِ نویسنده جُسته و بدست آورده‌ایم اینست که راستی را دستنوشته‌ی دیگری نبوده! چگونگی آنکه کسروی پس از بنیاد یافتن «چاپخانه‌ی پیمان» ، بسیاری از کتابهایش را «فُرم» به فرم نوشته به چاپخانه میداده. میدانید چاپخانه‌ها صفحات را یکی‌یکی حروفچینی و چاپ نمی‌کنند. بلکه یک تعداد صفحه‌هایی را که مضربی از هشت باشد حروفچینی کرده کنار هم گزارده در پشت و روی کاغذ بزرگتری چاپ می‌کنند و سپس با تا کردن و بریدن آن به رُویه‌ی صفحه‌هایی با ترتیب درست درمی‌آورند.

کسروی را عادت چنین بوده که هر بار به اندازه‌ی یک دو فرم ، دستنوشته به چاپخانه می‌داده و تا کارکنان حروفچینی و چاپ کنند ، فرم دیگر را می‌نوشته. این دفتر نیز ۱۶ صفحه (دو فرم چاپخانه‌ی پیمان) بوده که چاپ شده و در چاپخانه بازمی‌مانده. باشد که چند سطر هم بیشتر از این بوده که سپس از میان رفته.

نکته‌ای که اینجا هست آنکه نشستهای مردم یهود پیش از چاپ این ۱۶ صفحه (دی‌ماه ۱۳۲۴) آغاز شده بود. ولی در ۲۱ آذر همان سال فرقه‌ی دمکرات آذربایجان آن آشوب جدایی‌خواهی دلگداز را که همه می‌دانند برپا کرد که کشور را در جوش و خروش فروبرد. کسروی هیچ کاری را ارجدارتر از آن ندید که پا در آن پیشامدها گزارد و از انجام چنان نقشه‌ی شومی تا می‌تواند جلو گیرد.

اینست بجای دنبال کردن دفتر مردم یهود ، نخست کتاب «سرنوشت ایران چه خواهد بود؟» را درباره‌ی پیشامدهای آذربایجان نوشت و چون آن کتاب در آن سوز و گدازها غوغایی بپا کرد و از

نویسنده خواستند «چاره‌ی کار» را نیز در کتابی دیگر نشان دهد ، بیدرنگ کتاب «امروز چاره چیست؟» را نوشت.

از آنسو ، چون سازمان ملل متحد بتازگی بنیاد یافته بود و ایران درباره‌ی آذربایجان و اختلافش با دولت شوروی شکایت به آن برد ، او کتاب سومی در این زمینه بنام «از سازمان ملل متحد چه نتیجه تواند بود؟» نوشت که بخش دوم آن به موضوع آذربایجان و شکایت ایران و کوششهای دولت برای بیرون راندن نیروهای شوروی از آنجا می‌پرداخت. این سه کتاب در دی‌ماه نوشته چاپ و پراکنده شد و تأثیر بسیاری بر احساسات مردم علیه فرقه‌ی دمکرات آذربایجان گزارد.

همان روزها کسروی به نوشتن کتاب «انکیزیسیون در ایران» نیز آغاز کرد. لیکن از آن هم بیش از ۴۰ صفحه چاپ نشد و افسوسمندانه ناانجام ماند. علت اینها را باید بیش از همه در گرفتاریهایی دانست که در آن ماهها برای کسروی پدید آورده بودند. و آن داستان پرونده‌ای برای سیزده جلد کتاب او بود که با شکایت ملایان و همدستی سران خائن دولت و مجلس ساخته شده و سپس هم برای آنکه کار را هرچه زودتر به نتیجه برسانند با اعمال نفوذ در دادسرا «خارج از نوبت» گردانیدند و همچنین کلانتری بازار به همدستی ملایان و بازاریان هر چند روز یک دسیسه ، برای او و باهَماد آزادگان بمیان می‌آوردند و می‌کوشیدند مردم را به ایشان بشورانند.

خوانندگان برای آگاهی از آن کوششهای ننگ‌آلود ملایان و همدستی دولت با ایشان ، توانند به گفتار «زندگانی و کوششهای احمد کسروی» و همچنین به کلیپ «قتل کسروی» بنگرند.

در هر حال مایه‌ی افسوس بسیارست که این دانشمند بزرگ در بیستم اسفند همان سال کشته شد و بیشتر زنده نماند تا دهها کتاب از اندوخته‌های دانشی‌اش را با آن داوریهای بیمانند خود نویسد و همه‌ی ایرانیان از آنها بهره‌مند گردند.